

نظریه اجتماعی

مسئولین به چند صورت ساختارها و آیین‌های اجتماعی را می‌سازند؟

به روایت
حسین مهدیزاده



بسم الله الرحمن الرحيم

مرکز مطالعات پیشرفت عماد تقدیم می‌کند:

” رویداد روایت حقیقت “

پرونده چهارم

نظریه اجتماعی

ارائه حجت الاسلام حسین مهدیزاده



مرکز مطالعات پیشرفت عماد

زمستان ۱۴۰۳

نظریه اجتماعی

عنوان جزوه

نهادسازی اقتصادی محور مقاومت (روایت حقیقت، پرونده چهارم،
زمستان ۱۴۰۳)

موضوع جزوه

حجت الاسلام حسین مهدیزاده

به روایت

سید علی فقیه

مدیر هنری

علی رحیمی

مدیر پروژه

تهیه شده در مرکز مطالعات پیشرفت عماد

بخش اول:

۸ ————— بنیان‌های نظری و اجتماعی

۱۰ ————— ارتباط فرهنگ و فضا، جهت‌داری ساختارهای اجتماعی

۱۱ ————— مثال‌هایی از تناسب فضای کالبدی با مطلوبیت‌های فرهنگی

۱۱ ————— فرهنگ ذن

۱۳ ————— مسکن حداقل

۱۴ ————— فلانور (پرسه‌زن)

۱۵ ————— لزوم تناسب طراحی اجتماعی با گزاره‌های «جامعه مطلوب» از نگاه فرهنگ بالادستی

۱۶ ————— صورت شایسته زندگی در مقیاس فردی

۲۲ ————— صورت شایسته زندگی در مقیاس اجتماعی (نظریه اجتماعی)

۲۳ ————— سؤالات سه‌گانه برای تحلیل و شناخت نظریات اجتماعی

۲۴ ————— جامعه استیلاء

۲۶ ————— جامعه بازار

۳۰ ————— جامعه انبیاء

۳۲ ————— آنارشیزم

۳۳ ————— تناسب طراحی اجتماعی با صورت شایسته زندگی

۳۴ ————— مفهوم بهینگی

۳۸ ————— انسان در شرایط و انسان شرایط‌ساز

۴۰ ————— چکیده بخش اول: بنیان‌های نظری و اجتماعی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه در این مجموعه ارائه می‌شود، دوره‌ای آموزشی با عنوان «زیست‌شهرهای نوین مولد: الگویی هم‌افزا برای حل چالش‌های سکونت، اشتغال، جمعیت و سبک زندگی» است. این الگو، حاصل بیش از دو دهه پژوهش و تلاش گروهی از اندیشمندان دانشگاهی، حوزوی و متخصصان اجرایی است که کوشیده‌اند مدلی کارآمد و در عین حال سازگار با فرهنگ ایرانی-اسلامی ارائه دهند.

دوره‌های آموزشی در سه سطح طراحی شده‌اند:

۱. اجمالی (مقدماتی)

۲. نیمه تفصیلی (میانی)

۳. تفصیلی (پیشرفته)

آنچه در این مجموعه ارائه می‌شود، دوره اجمالی است که به شکلی فشرده و ساختارمند، مبانی و مفاهیم کلیدی را در نه بخش اصلی و یک پیوست تکمیلی تشریح می‌کند:

۱. بنیان‌های نظری و اجتماعی: بررسی چارچوب‌های مفهومی، نظریه‌های اجتماعی و ارتباط آن‌ها با فضای کالبدی.

۲. تحلیل فضای کالبدی: شناخت عناصر معماری و شهرسازی در ارتباط با الگوی زیست‌شهر.

۳. طرح پیشنهادی زیست‌شهر: معرفی اصول، ویژگی‌ها و مزایای زیست‌شهرهای نوین مولد.

۴. تجارب جهانی سازگار: بررسی نمونه‌های موفق از زیست‌شهرها در جهان که با



فرهنگ بومی ما همخوانی دارند.

۵. امکان‌سنجی و ارزیابی: تحلیل قابلیت‌های اجرایی طرح پیشنهادی و بررسی چالش‌ها و فرصت‌ها.

۶. تجارب ایرانی سازگار: مرور نمونه‌های موفق داخلی و درس‌هایی که از آنها می‌توان آموخت.

۷. بسترها و ظرفیت‌های قانونی: بررسی قوانین، سیاست‌ها و چارچوب‌های حقوقی مرتبط با پیاده‌سازی زیست‌شهر.

۸. نظامات اجتماعی جایگزین: ارائه مدل‌هایی برای نظام‌های اجتماعی شامل تعلیم و تربیت، سلامت و اوقات فراغت.

۹. اقتصاد زیست‌شهر: تحلیل نظام تولید، توزیع و مصرف تراز و راهکارهای تحقق اقتصاد پایدار در زیست‌شهر.

در پایان، پیوستی با عنوان «**روایت‌رهایی از اغلال**» ارائه می‌شود که تصویری از «**رؤیای ایرانی-اسلامی**» را در برابر «**American Dream**» ترسیم کرده و برتری این الگو را در مقایسه با مدل‌های غربی نشان می‌دهد.

این دوره، مقدمه‌ای است بر درکی عمیق‌تر از مفاهیم زیست‌شهرهای نوین و مسیری برای تحقق شهری پایدار، پویا و هم‌افزا، که در آن زندگی فردی و اجتماعی با اصول فرهنگی و اقتصادی بومی هماهنگ باشد



بخش اول:

بنیان‌های نظری و اجتماعی

۱/۱- ارتباط فرهنگ و فضا، جهت‌داری ساختارهای اجتماعی

رابطه‌ی فرهنگ و فضا و جهت‌داری ساختارهای اجتماعی، از مباحث بنیادینی است که چارچوب نظری این دوره را شکل می‌دهد. فضا همواره در قالب تعبیری همچون ظرف، لباس یا پوست توصیف شده است، چراکه همان‌گونه که لباس یا پوست، هویت و شخصیت فرد را در بر می‌گیرد، فضا نیز بستری برای شکل‌گیری سبک زندگی فراهم می‌آورد. هرگونه مداخله در محیط کالبدی، در واقع نوعی زمینه‌سازی برای تحقق یک شیوه‌ی زندگی خاص به شمار می‌رود.

معماری و شهرسازی، در نسبت با فرهنگ، می‌توانند به‌عنوان علوم، فنون و هنرهای خادم نسبت به مخدوم در نظر گرفته شوند. به عبارت دیگر، فرهنگ، به‌عنوان عامل بالادست، وظیفه تعریف انسان مطلوب، جامعه مطلوب و زندگی شایسته‌ای را به عنوان ملاک و معیار بر عهده دارد، و معماری و شهرسازی، همچون سایر علوم، فنون و هنرهای کاربردی، در پی آن هستند که بستر و فضای مناسب برای تحقق آن اهداف فرهنگی را فراهم آورند.

در واقع، فرهنگ به‌عنوان یک معیار و هنجار، ساحت‌های زندگی انسانی را شکل می‌دهد و جهت‌گیری‌های زندگی فردی و اجتماعی را تعیین می‌کند. معماری و شهرسازی، به‌عنوان ابزارهای اجرایی این فرهنگ، باید فضاهایی طراحی کنند که تسهیل‌کننده تحقق آن مطلوب فرهنگی باشند و شرایط لازم برای زندگی شایسته و جامعه مطلوب را فراهم کنند.

بنابراین، معماری و شهرسازی به‌عنوان ابزارهای تحقق فرهنگ، نقش مهمی در ساختن فضاهایی ایفا می‌کنند که فرد را به سمت آن ایده‌آل فرهنگی هدایت کنند. این فرآیند، همان‌طور که در دیگر هنرها و علوم کاربردی مشاهده می‌شود، تلاش می‌کند تا در هماهنگی با فرهنگ حاکم، ساختارهایی را به وجود آورد که امکان زیستن در آن فرهنگ را برای انسان‌ها فراهم سازد.

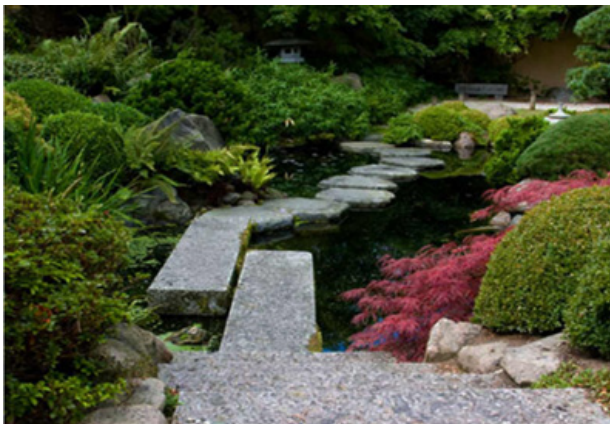
■ ۲/۱- مثال‌هایی از تناسب فضای کالبدی با مطلوبیت‌های فرهنگی

۱/۲/۱- فرهنگ ذن

برای نمونه، در فرهنگ ذن شرق آسیا، اصلی بنیادین بر زندگی حاکم است که بر تمرکز در لحظه‌ی حال تأکید دارد:

«وقتی راه می‌روم، راه می‌روم. وقتی می‌نوشم، می‌نوشم. وقتی می‌خورم، می‌خورم.»

این اصل، افراد را به آرامش و حضور ذهن در لحظه‌ی حال فرا می‌خواند. در چنین فرهنگی، معماری و شهرسازی نیز به گونه‌ای طراحی می‌شود که با این رویکرد هماهنگ باشد. مسیرهای حرکتی به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که فرد را به تمرکز و دقت وادار کنند.



به‌عنوان مثال، در طراحی پله‌ها، نشانه‌های هشداردهنده‌ی واضحی تعبیه نمی‌شود، چراکه انتظار می‌رود فرد، خودآگاهانه در فضا حرکت کند. حتی در پلان پله‌ها، نوعی خطای بصری ایجاد می‌شود که مسیر را به گونه‌ای نشان می‌دهد که ادامه دارد، در حالی که در واقعیت، مسیر تغییر جهت می‌دهد. چنین طراحی‌هایی، فرد را ناگزیر می‌سازد تا در هنگام حرکت، تمام حواس خود را به مسیر معطوف کند.

اما اگر در فرهنگی دیگر، ارزش‌های بنیادین دیگری مطلوب انگاشته شده و مثلاً به‌جای تمرکز در لحظه، افزایش تولید اقتصادی و رشد GDP در اولویت قرار گیرد، در این صورت، طراحی فضا نیز دستخوش دگرگونی می‌شود. در چنین جامعه‌ای، مطلوب آن است که فرد حتی در حال راه رفتن یا نوشیدن نیز در حال تولید ارزش اقتصادی باشد. در این شرایط، فضاهایی طراحی می‌شوند که بیش از آنکه به تمرکز و آرامش ذهنی کمک کنند، در خدمت سرعت، بهره‌وری و کسب درآمد قرار می‌گیرند.



چنین تغییراتی، پیامدهای مهمی را به همراه دارد. اگر عناصر یک فرهنگ، بدون در نظر گرفتن بستر اجتماعی و ارزشی آن، به فرهنگی دیگر منتقل شوند، نه‌تنها تأثیر مثبتی نخواهند داشت، بلکه زمینه‌ی آسیب‌های جسمی و روحی را نیز فراهم خواهند کرد. برای نمونه، در فرهنگی که بر آرامش و حضور ذهن تأکید دارد، تغییر معماری شهری بر اساس الگوهای اقتصادی، می‌تواند موجب از دست رفتن سبک زندگی سنتی و افزایش تنش‌های ذهنی شود. از سوی دیگر، در جامعه‌ای که بر سرعت و کارایی تمرکز دارد، استفاده از طراحی‌های مرتبط با فرهنگ آرامش، ممکن است باعث نارضایتی و ناکارآمدی عملکردی شود.

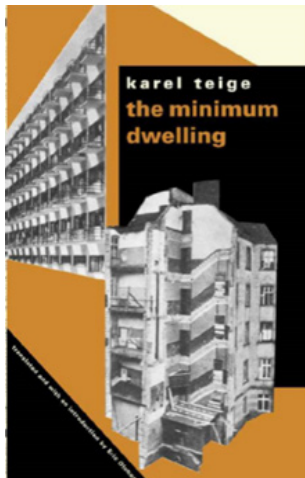
نکات:

- طراحی فضا همواره با توجه به ارزش‌ها و اهداف فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد.

- معماری و شهرسازی، نه تنها زمینه‌ی فعالیت‌های روزمره‌ی افراد را فراهم می‌آورند، بلکه سبک زندگی و الگوهای ذهنی آنان را نیز شکل می‌دهند.

- انتقال عناصر یک فرهنگ به فرهنگ دیگر، بدون در نظر گرفتن بسترهای ارزشی و اجتماعی، می‌تواند موجب ناهماهنگی و آسیب‌های فردی و اجتماعی شود.

۲/۲/۱- مسکن حداقل



نمونه‌ای دیگر از تأثیر فرهنگ بر شکل‌گیری فضا، در کتاب مسکن حداقل اثر کارل تایگ مشاهده می‌شود. نویسنده، پیش از ارائه‌ی هرگونه نسخه‌ای برای معماری و شهرسازی، ابتدا جامعه‌ی مطلوب را تصویر می‌کند و سپس بر اساس آن، الگوهای فضایی را پیشنهاد می‌دهد.

تایگ در فصل نخست کتاب، جامعه‌شناسی سکونت را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این بخش، او رویکرد خود را به روشنی بیان کرده و

تأکید می‌کند که از نظر وی، علمی‌ترین جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی دیالکتیک مارکسیستی است. تایگ، به‌عنوان یک معمار و شهرساز، خود را در جایگاهی نمی‌بیند که مستقلاً تعریف‌کننده‌ی جامعه‌ی مطلوب یا انسان مطلوب باشد. بلکه این تعاریف را از یک نظام فرهنگی بالادستی، در این مورد از ایدئولوژی مارکسیستی، دریافت می‌کند.

بر این اساس، او تلاش می‌کند تا معماری و شهرسازی‌ای را ارائه کند که تحقق آن جامعه‌ی مطلوب را تسهیل نماید. این رویکرد نشان می‌دهد که چگونه یک اندیشه‌ی فرهنگی یا فلسفی می‌تواند بر ساختار فضایی، الگوهای زیستی و نحوه‌ی طراحی محیط‌های مسکونی تأثیرگذار باشد. در واقع، معماری و شهرسازی در این نگاه، نه به‌عنوان یک رشته‌ی مستقل، بلکه به‌عنوان ابزاری در خدمت تحقق یک نظم اجتماعی خاص عمل می‌کنند.

۳/۲/۱- فلانور (پرسه‌زن)

یکی از نمونه‌های بارز تأثیر فرهنگ بر فضا، مفهوم فلانور (Flâneur) است که ابتدا در ادبیات آلمانی مطرح شد و سپس در ادبیات فرانسوی توسعه یافت. این واژه در ابتدا به «ولگرد» ترجمه شد، اما در متون علمی، بیشتر معادل «غریبه‌ی پرسه‌زن» مورد استفاده قرار گرفت.

پشتوانه‌ی نظری این مفهوم به تغییرات اجتماعی و شهری در دوران مدرن بازمی‌گردد. در ساختارهای روستایی، محیط برای ساکنان آن به دلیل یکنواختی و آشنایی زیاد، جذابیت خاصی ندارد؛ در مقابل، شهر به دلیل تنوع بصری، ویتترین‌های متنوع، نماهای متفاوت و چهره‌های گوناگون، برای فرد روستایی جذاب‌تر جلوه می‌کند. بر این اساس، فردی که بدون هدف مشخص در شهر حرکت می‌کند و از تماشای محیط، مردم و جلوه‌های شهری لذت می‌برد، به‌عنوان فلانور یا غریبه‌ی پرسه‌زن شناخته می‌شود.

این مفهوم، به تدریج از ادبیات وارد پژوهش‌های علمی و دانشگاهی شد. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در پایان‌نامه‌هایی با عناوینی نظیر «طراحی فضای شهری با تأکید بر نقش پرسه‌زن: نمونه‌ی موردی خیابان چهارباغ عباسی» یا پژوهش‌هایی درباره‌ی پرسه‌زن در شهرهایی چون شیراز، اصفهان، سنندج و تهران مشاهده کرد. این مطالعات، بر پایه‌ی پذیرش غریبه‌ی پرسه‌زن به‌عنوان یک عنصر مطلوب در فرهنگ مدرن شهری شکل گرفته‌اند.

نکته‌ی کلیدی در اینجا، وابستگی مستقیم طراحی شهری به نظام‌های فرهنگی بالادستی است. در جوامعی که پرسه‌زنی نوعی سبک زندگی پذیرفته‌شده تلقی می‌شود، معماری و شهرسازی نیز باید فضاهایی را فراهم کند که این شیوه‌ی زیست را تسهیل نمایند. در مقابل، در فرهنگی که این سبک زندگی را مذموم می‌داند، ایجاد چنین فضاهایی ممکن است با چالش‌های اجتماعی و هنجاری روبه‌رو شود. از این‌رو، معماری و شهرسازی نه به‌عنوان یک رشته‌ی مستقل، بلکه به‌عنوان ابزاری در خدمت تحقق الگوهای فرهنگی بالادستی عمل می‌کنند و نظام ارزشی حاکم، معیار تعیین‌کننده در نحوه‌ی سازمان‌دهی فضاهای شهری خواهد بود.

این تحلیل نشان می‌دهد که درک مفهوم «انسان مطلوب» و «سبک زندگی ایده‌آل» در هر فرهنگ، مستقیماً بر نحوه‌ی طراحی فضاهای شهری تأثیرگذار است و بدون شناخت این لایه‌های فرهنگی، امکان ارائه‌ی الگوهای کارآمد در معماری و شهرسازی وجود نخواهد داشت.

■ ۳/۱- لزوم تناسب طراحی اجتماعی با گزاره‌های «جامعه مطلوب» از نگاه فرهنگ بالادستی



با توجه به مباحث پیشین، معماری و شهرسازی، همچون سایر علوم کاربردی، نقش حیاتی در هدایت ما از یک وضعیت موجود به سمت وضعیت بهینه‌ای ایفا می‌کنند که طبق فرهنگ بالادستی، آن وضعیت، مطلوب و ایده‌آل فرض شده است. در حقیقت، معماری و شهرسازی به‌عنوان ابزارهایی برای تحقق آن وضعیت بهینه عمل می‌کنند و رسالت اصلی آن‌ها تسهیل فرآیند انتقال از وضعیت کنونی به وضعیت مطلوب فرهنگی است.

این وضعیت بهینه، در هر فرهنگ و نظام ارزشی، متفاوت است و به شکل ویژه‌ای با اصول فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هر جامعه تعریف می‌شود. از این رو، در فرایند طراحی فضاهای شهری و معماری، باید در نظر گرفته شود که فضاهای ایجاد شده نه تنها کاربردی و کارآمد باشند، بلکه بتوانند همسو با فرهنگ و ارزش‌های بالادستی جامعه، شرایط تحقق آن وضعیت مطلوب را فراهم کنند.

در نهایت، از مثال‌های مطرح شده در ارتباط با فرهنگ و فضا می‌توان نتیجه گرفت که معماری و شهرسازی نه تنها به عنوان رشته‌هایی فنی و تخصصی بلکه به عنوان ابزارهای فرهنگی، اجتماعی و فلسفی عمل می‌کنند که باید در راستای تحقق انسان مطلوب و جامعه مطلوب گام بردارند.

پیش از آنکه وارد طراحی فضای اجتماعی ایران معاصر شویم، ضروری است که ابتدا این پرسش اساسی را مطرح کنیم:

"کدام صورت شایسته‌ی زندگی را می‌خواهیم در این فضا تسهیل کنیم و تحقق آن را به عنوان آرمان خود قرار دهیم؟"

پاسخ به این سؤال، سنگ بنای تصمیم‌گیری‌های ما در معماری و شهرسازی خواهد بود، چرا که هر فضایی که طراحی می‌شود، بستر تحقق یک سبک زندگی خاص و یک نظام ارزشی مشخص است.

برای یافتن این پاسخ، تحلیل خود را در دو سطح فردی و اجتماعی دنبال خواهیم کرد. سطح فردی در همین فصل مورد بررسی قرار گرفته است و سطح اجتماعی به صورت مستقل و تفصیلی در بخش دوم مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

۱/۳/۱- صورت شایسته زندگی در مقیاس فردی

در تبیین صورت شایسته‌ی زندگی در مقیاس فردی، معمولاً به هرم نیازهای مازلو ارجاع داده می‌شود. بر این اساس، رسالتی که علوم، صنایع و هنرهای کاربردی دنبال می‌کنند، پاسخ‌گویی به نیازهای انسان است. اما این نیازها چه

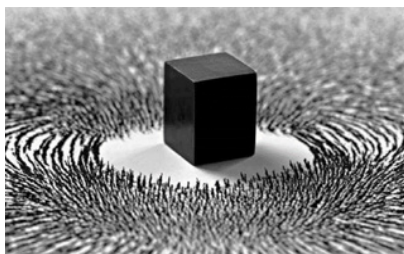
هستند؟ در این رویکرد، نیازهای انسانی در قالب یک سلسله‌مراتب دسته‌بندی می‌شوند. در پایین‌ترین سطح، نیازهای بنیادی نظیر تغذیه، آشامیدن، خواب و اکسیژن قرار دارند که تا زمانی که برآورده نشوند، امکان پرداختن به سطوح بالاتر فراهم نخواهد شد. در سطوح بالاتر، نیازهایی چون امنیت، تعلق اجتماعی، احترام، ارزش و خود شکوفایی مطرح می‌شوند.



ظاهر این دسته‌بندی، دلالت بر نوعی انقطاع و انتزاع میان نیازهای مختلف دارد. به عنوان مثال، در تأمین آب آشامیدنی یک شهر، ملاحظات فرهنگی یا اعتقادی افراد مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه معیارهایی چون میزان کلر، استانداردهای بهداشتی و سرانه‌ی مصرف، تعیین‌کننده خواهند بود. اما در سطوح بالاتر، مفاهیمی چون تعلق، احترام و ارزش مطرح می‌شود. در این مرحله، معماری و شهرسازی نقش مستقیم‌تری در شکل‌دهی به فضای زیست افراد ایفا می‌کنند. به عنوان نمونه، بر اساس این نگرش، برای گروهی کلیسا، برای گروهی دیگر معبد زن و برای برخی کنیسه طراحی خواهد شد. این شیوه‌ی نگاه به زندگی انسان، به گونه‌ای است که گویی نیازها به صورت مجزا و منفک از یکدیگر تعریف شده‌اند.

در مقابل این رویکرد، می‌توان نظریه‌ی «نظام امیال» را مطرح کرد. این نظریه بر این اساس استوار است که یکی از امیال انسانی به عنوان میل محوری انتخاب

می‌شود و سایر امیال و رفتارها بر گرد آن تنظیم می‌شوند. در ادبیات روزمره، به این میل محوری «پرستش» گفته می‌شود. به عنوان مثال، فردی که «شکم‌پرست» توصیف می‌شود، نه صرفاً به این معنا که به غذا خوردن علاقه دارد، بلکه بدین معناست که میل به غذا را به عنوان محور اصلی زندگی خود برمی‌گزیند و سایر تصمیم‌ها و رفتارهایش—از انتخاب سفر گرفته تا دوستان و حتی همسر—را بر اساس آن تنظیم می‌کند. در واقع، تمام زندگی او به گونه‌ای سامان می‌یابد که در راستای تحقق و تأمین این میل محوری باشد.



مرحوم آیت‌الله حائری شیرازی در یک تعبیر، امیال انسان را به بُراده‌های پراکنده آهن تشبیه کرده است. از نظر ایشان، آنچه به این امیال قوام و نظم می‌بخشد و جهت‌گیری آن‌ها را تعیین می‌کند، همان چیزی است که

در ادبیات قرآنی از آن به «اله» تعبیر شده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ» (آیا دیدی آن‌که هوای نفس خود را معبود خویش گرفت؟). انسان این توانایی را دارد

که هر یک از امیال خود را به عنوان «اله» برگزیده و در مرکز نظام فکری و رفتاری خویش قرار دهد، به گونه‌ای که سایر امیال، افکار و اعمال، همگی حول آن میل محوری تنظیم شوند.

در چنین ساختاری، هر رفتار و کنش انسان، متأثر از آن میل محوری شکل می‌گیرد و رنگ و بوی آن را به خود می‌گیرد. این فرآیند، مشابه تأثیر یک آهن‌ربا بر بُرده‌های آهن است؛ آهن‌ربایی که در پس‌زمینه قرار دارد و سبب می‌شود براده‌هایی که در ابتدا خنثی بودند، در راستای نیروی مغناطیسی آن چینش یابند و به مرور خود نیز خاصیت مغناطیسی پیدا کنند.

بر همین اساس، تأثیر محیط و ارتباطات انسانی امری گریزناپذیر است. به تعبیر علمای اخلاق، «المجالسة مؤثرة» (همنشینی، اثرگذار است). این تأثیرپذیری به گونه‌ای است که حتی اگر فردی مدعی باشد که ارتباطش با دیگران محدود به یک حوزه‌ی مشخص، نظیر حل یک مسئله‌ی ریاضی است، باز هم از فضای فکری و روحی طرف مقابل تأثیر خواهد پذیرفت. از همین رو، هیچ‌کس فرزند خود را به همنشینی و همکاری نزدیک با فردی که درگیر ذایل اخلاقی و ارتکاب جرائم است، هرچند صرفاً برای یک فعالیت علمی، توصیه نمی‌کند؛ زیرا اثرات همنشینی، فراتر از موضوعات محدود مورد بحث خواهد بود.

این تأثیرپذیری در فرهنگ عمومی نیز به وضوح مورد تأکید قرار گرفته است. چنان‌که سعدی در حکایت معروف خود از گلی خوش‌بو که در حمام از دست محبوبی به دست او رسیده بود، سخن می‌گوید و از آن به عنوان نمادی از اثرپذیری از همنشین یاد می‌کند:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

این تمثیل، به خوبی بیانگر این حقیقت است که نزدیکی و تعامل با افراد، حتی اگر در قالبی بی‌طرفانه و بدون انگیزه‌ی تأثیرگذاری مستقیم باشد، به مرور سبب انتقال ویژگی‌های فکری، اخلاقی و رفتاری خواهد شد.

در مواقعی، مجالست صرفاً به معنای هم‌نشینی ساده است، اما در مواقع دیگر، این مجالست و هم‌صحبتی به معنای یک نوع درگیری عمیق‌تر است. تصور کنید فردی به مدت ۸۰ سال در یک شهر زندگی می‌کند، جایی که تمام آثار فرهنگی آن، نظیر کتاب‌ها، داستان‌ها، فیلم‌ها و اشعار، بخشی از زندگی روزمره‌اش می‌شود. در چنین شرایطی، فرد ناخواسته و به‌طور طبیعی در معرض تأثیر مستقیم میل و ایدئولوژی محوری جامعه قرار می‌گیرد.

اگر فردی به‌طور مستمر با ادبیات، فیلم‌ها و داستان‌هایی زندگی کند که بر محور یک میل خاص بنا شده‌اند، قطعاً رنگ و بوی آن میل محوری را خواهد گرفت. این نوع از مجالست، برخلاف هم‌نشینی‌های ساده و گذرا، نوعی درگیری فکری و روحی است که تأثیرات آن به‌مرور در رفتارها، افکار و حتی تصمیم‌گیری‌های فردی که در این فضا غوطه‌ور است، نمایان می‌شود.

در چنین فضایی، فرد دیگر نمی‌تواند خود را از تأثیرات آن میل محوری رها کند، چرا که در طول زمان به‌طور مستمر در معرض این تأثیرات قرار داشته است. از این رو، همان‌طور که در فضای اجتماعی و فرهنگی خاص، فرد به‌طور ناخودآگاه رفتارها و نگرش‌های خاصی را در خود می‌پروراند، در چنین فضاهایی که فرهنگ و میل‌های محوری خاصی حاکم است، فرد به‌نوعی در اطاعت از آن‌ها درمی‌آید.

زمانی که دو فرد با میل‌های محوری متفاوت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، آن‌که آلهه‌ی خود را با شدت و باور بیشتری می‌پرستد، به‌تدریج رنگ و بوی معبود خود را به فرد مقابل منتقل می‌کند. گویی فرد دوم در شعاع جاذبه‌ی آن میل محوری قرار گرفته و ناخواسته در مسیر آن کشیده می‌شود.

حال اگر این وضعیت از سطح فردی فراتر رفته و به یک جمع، یک جامعه یا حتی یک تمدن گسترش یابد، اثر آن به‌مراتب قوی‌تر و عمیق‌تر خواهد شد. در این حالت، دیگر نمی‌توان آن را صرفاً به یک نیروی جاذبه‌ی محدود تشبیه کرد؛ بلکه این میل محوری به‌مثابه‌ی یک گرداب عظیم عمل می‌کند، به‌گونه‌ای که هیچ‌کس

در محدوده‌ی تأثیر آن نمی‌تواند بدون درگیر شدن از آن عبور کند. هرکس که در این شعاع قرار بگیرد، ناگزیر در این گرداب فرو خواهد رفت و جزئی از آن خواهد شد.

تنها راه نجات از این جاذبه‌ی سهمگین، اتصال به یک نیروی برتر است؛ به تعبیری، متصل شدن به یک «جبل‌المتین» که انسان را از فرو رفتن در این گرداب حفظ کند. همان‌گونه که در آموزه‌های دینی، «سفینه‌النجاه» راه‌هایی از هلاکت معرفی شده، در اینجا نیز برای رهایی از تأثیرات یک میل محوری فراگیر و سلطه‌گر، باید به یک تکیه‌گاه استوار و برتر متصل شد. در غیر این صورت، مقاومت در برابر چنین جاذبه‌ای، فراتر از توان انسان خواهد بود.



بنابراین، پاسخ اجمالی به پرسش صورت شایسته‌ی زندگی چیست؟ چنین خواهد بود که زندگی مطلوب، صرفاً در برآورده شدن انتزاعی نیازها خلاصه نمی‌شود. بلکه، آنچه یک زندگی را به مسیر مطلوب هدایت می‌کند، تشخیص و تعیین میل محوری فرد یا جامعه و سپس جهت‌دهی سایر امیال در راستای آن است. به عبارت دیگر، تمامی نیازها و خواسته‌ها باید به نحوی تأمین شوند که در خدمت آن میل محوری قرار گیرند و آن را تقویت کنند.



در چنین نگاهی، وظیفه‌ی طراح اجتماعی نه صرفاً تأمین نیازها، بلکه طراحی الگوهای رفتاری و ساختارهای اجتماعی است که متناسب با میل محوری هر فرد یا جامعه شکل گیرد. در این چارچوب، حتی نیازهای به‌ظاهر یکسان، مانند غذا خوردن، بسته به میل محوری فرد یا جامعه، به اشکال متفاوتی طراحی و سازمان‌دهی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که، برای مثال، نحوه‌ی غذا خوردن یک شکم‌پرست با یک پول‌پرست تفاوت دارد و هریک در جهتی خاص معنا پیدا می‌کند.

این رویکرد، هنگامی که در سطح جامعه گسترش یابد، ماهیت آن از طراحی فردی به یک تسهیل‌گری اجتماعی تبدیل می‌شود. در این مرحله، حاکمیت وظیفه دارد که از طریق سیاست‌گذاری و اجرا، این طراحی‌های بهینه را عملیاتی کرده و به تحقق جامعه‌ای همسو با میل محوری آن کمک کند. بدین ترتیب، سامان اجتماعی نه بر مبنای نیازهای گسسته و انتزاعی، بلکه بر اساس یک نظام معنادار از امیال و ارزش‌های محوری شکل می‌گیرد.

۲/۳/۱- صورت شایسته زندگی در مقیاس اجتماعی (نظریه اجتماعی)

پس از بررسی صورت شایسته‌ی زندگی در سطح فردی، اکنون لازم است که این مسئله در مقیاس اجتماعی مورد تحلیل قرار گیرد. پرسش اساسی این است که جامعه‌ی مطلوبی که باید تحقق آن را تسهیل گردد، چه ویژگی‌هایی دارد؟ پاسخ به این پرسش را می‌توان با پیچیدگی‌های مختلفی بیان کرد، زیرا بیشتر احکام فرهنگی ناظر بر روابط اجتماعی است و نه صرفاً زندگی فردی. برای نمونه، احکامی همچون «ظلم نکن»، «دزدی نکن» و «گران‌فروشی نکن» همگی در بستر روابط اجتماعی معنا پیدا می‌کنند و در مورد فردی که به‌تنهایی در جزیره‌ای دورافتاده زندگی می‌کند، کاربردی ندارد.

اما در مواجهه با این حجم گسترده از گزاره‌های مربوط به حیات اجتماعی، چگونه می‌توان از سردرگمی‌های یافت و چارچوبی تحلیلی برای مقایسه‌ی نظام‌های اجتماعی مختلف به دست آورد؟ رویکرد اتخاذشده در اینجا، ساده‌سازی واقعیت پیچیده است؛ همان رویکردی که معمولاً در علوم کاربردی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این علوم با ساده‌سازی و مدل‌سازی واقعیت، امکان درک بهتر آن و موضع‌گیری صحیح را فراهم می‌سازند.

بر مبنای مطالعات انجام‌شده توسط کارگروه نظریه‌ی اجتماعی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم، در طی بیش از یک دهه کار پژوهشی، مدلی ارائه شده است که با طرح سه پرسش کلیدی، تمامی فرهنگ‌ها و نظریات اجتماعی را مورد بررسی



قرار داده و تاریخ را بر اساس این سه پرسش مدل‌سازی می‌کند. این مدل در نهایت به چهار نظریه‌ی اصلی منتهی می‌شود. در این بخش، این سه پرسش و چهار نظریه‌ی حاصل از آن‌ها مرور خواهد شد و در بخش بعدی، پیوند آن‌ها با ساختارهای اجتماعی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۲/۳/۱- سؤالات سه‌گانه برای تحلیل و شناخت نظریات اجتماعی

اولین و مهم‌ترین سوالی که هر طراح و نظریه‌پرداز اجتماعی باید به آن پاسخ دهد این است که انگیزه اجتماعی چگونه تولید می‌شود؟ به عبارت دیگر، رانه‌ی انگیزشی اصلی یک جامعه چیست؟ برای توضیح این مسئله، مثال‌های مختلفی مطرح می‌شود؛ یکی از مثال‌ها این است که «آب در ظروف مرتب‌ه اگر هم سطح باشد، حرکت نمی‌کند». بنابراین برای اینکه آب حرکت کند، باید اختلاف پتانسیلی ایجاد شود تا آب در ظرفی بالاتر قرار گیرد. در این مثال، این اختلاف پتانسیل، سوختی است که باعث حرکت و فعالیت جامعه می‌شود. به عبارت دیگر، انگیزه اجتماعی همان نیروی محرکه‌ای است که جامعه را به حرکت درمی‌آورد و آن را به جلو می‌برد.

سوال دوم این است که این سوخت اجتماعی در چه بستری به صورت بهینه عمل می‌کند؟ به عبارت دیگر، برای اینکه این انگیزه و نیرو به بهترین نحو در جامعه توزیع شود، چه سازوکاری باید طراحی گردد؟ مفهوم «عدالت» نیز در همین جا مطرح می‌شود، چرا که در نظام اجتماعی بهینه، باید سوخت و منابع به‌طور عادلانه میان افراد و گروه‌های مختلف جامعه تقسیم شود تا بهره‌وری و کارایی جامعه به بالاترین حد خود برسد.

سوال سوم نیز این است که مسئولیت تولید و توزیع این سوخت اجتماعی باید به چه طبقه‌ای سپرده شود؟ به عبارت دیگر، کدام بخش از جامعه یا کدام گروه‌ها باید وظیفه‌ی مدیریت این انگیزه اجتماعی و توزیع منابع را به عهده بگیرند؟ در این بخش، مفهوم «مناصب اجتماعی» مطرح می‌شود که به ما کمک می‌کند تا

مشخص کنیم چه ساختار و طبقه‌ای از جامعه باید این نقش را ایفا کند تا فرآیند تولید و توزیع سوخت اجتماعی به درستی انجام گیرد.

۲/۲/۳/۱- جامعه استیلاء

هنگامی که تاریخ بشر مورد بررسی قرار می‌گیرد و این سه پرسش مطرح می‌شود، یکی از قدیمی‌ترین پاسخ‌ها به نخستین پرسش آن است که انسان‌ها همواره در پی منافع فردی خود بوده‌اند. به بیان دیگر، کارگران، صنعتگران و بازرگانان و سایر آحاد جامعه همگی در مسیر کسب سود شخصی حرکت می‌کنند. اما در اینجا پرسش دوم مطرح می‌شود: اگر همگان تنها به منافع فردی خود بیندیشند، آیا جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد؟ در چنین شرایطی، انسان همانند گرگی در مقابل انسان دیگر تبدیل می‌شود و جامعه درگیر آشوبی فراگیر خواهد شد. بنابراین، چگونه می‌توان این نیروی انگیزشی را کنترل کرد تا جامعه را به ویرانی نکشاند؟



پاسخی که در طول تاریخ ارائه شده، ایجاد قدرتی مرکزی بوده است که بتواند با اعمال ترس، مانع از سقوط جامعه در هرج و مرج شود. به تعبیر هابز، وجود یک «لویاتان» در رأس قدرت ضروری دانسته شده است. در فرهنگ عمومی نیز این دیدگاه به شکل این باور تجلی یافته که «کشور به حاکمی قدرتمند نیاز دارد». در چنین ساختاری، قدرت حاکم با ایجاد ترس و اجبار، نظم اجتماعی را برقرار می‌کند. بر این اساس، هنگامی که اقتدار حاکم در

بالاترین سطح قرار گیرد، افراد از بیم مجازات، از منافع فردی خود تا اندازه‌ای

چشم‌پوشی کرده و نظم اجتماعی حفظ خواهد شد.

این دیدگاه، پاسخی برای پرسش سوم نیز به همراه دارد: مناصب اجتماعی باید در اختیار کسانی قرار گیرد که توانایی ایجاد و حفظ ترس و جبر را داشته باشند. در چنین نظمی، «زیست‌جهان استیلاء» شکل می‌گیرد که در آن، رابطه محوری، رابطه‌ای ارباب-رعیتی خواهد بود. فردی در جایگاه حاکم قرار می‌گیرد و سایرین در خدمت تحقق خواسته‌ها و آرمان‌های او قرار خواهند گرفت. در چنین ساختاری، جامعه به گونه‌ای شکل می‌گیرد که هدف اصلی آن، تأمین نیازها و لذت‌های طبقه حاکم خواهد بود.

این الگو در تمامی نهادهای اجتماعی بازتولید می‌شود. در ساختار خانواده، روابط قدرت به شکل پدرسالاری، مادرسالاری یا حتی فرزندسالاری ظاهر می‌شود. در نهاد آموزش، تأکید بر انضباط سخت‌گیرانه و اعمال کنترل بر دانش‌آموزان افزایش می‌یابد. در سایر نهادهای اجتماعی نیز، همین منطق حاکم خواهد بود. این نوع نظم در یونان و روم باستان، ایران کهن و بسیاری از تمدن‌های پیشین مشاهده شده است. افلاطون و ارسطو نیز بر این باور بودند که برخی از افراد به‌طور ذاتی برای بردگی آفریده شده‌اند، در حالی که گروهی دیگر، ذاتاً برتر و برای حکمرانی و سلطه‌گری خلق شده‌اند.

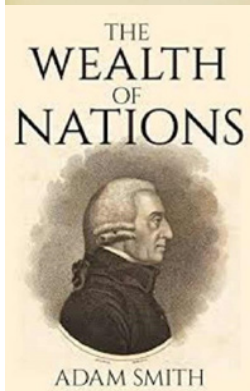
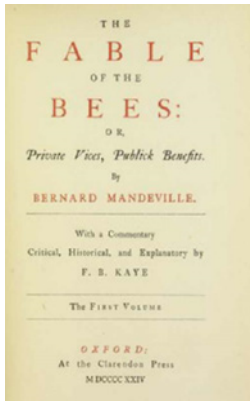
در نهایت، پاسخ‌هایی که در این چارچوب به سه پرسش بنیادین داده می‌شود، چنین خواهد بود:

نخست آنکه، انگیزه اجتماعی بر مبنای منفعت فردی تعریف می‌شود.

دوم آنکه، توازن در جامعه از طریق ترس از قدرت حاکم برقرار می‌گردد.

سوم آنکه، مناصب اجتماعی به کسانی سپرده می‌شود که بیشترین توان را در ایجاد قدرت، جبر و ترس داشته باشند.

۳/۲/۳۸ - جامعه بازار



با ظهور اندیشه‌های جدید در قرن هجدهم، زیست‌جهان اجتماعی دچار تحولی اساسی شد. در سال ۱۷۷۶، آدام اسمیت، نظریه‌ای نوین را در باب نظم اجتماعی ارائه داد. البته پیش از او، مَن‌دیویل در کتاب افسانه زنبوران، زمینه‌های این تحول را فراهم کرده بود. در این اثر، این ایده مطرح شد که فضیلت‌های اجتماعی، در حقیقت، چیزی جز رذایل فردی نیستند. به بیان دیگر، همان طمع و حرصی که در سطح فردی به عنوان یک ویژگی منفی تلقی می‌شد، در مقیاس اجتماعی به نیروی اصلی پیشرفت جامعه تبدیل می‌گردید.

در اندیشه اسمیت، دیگر نیازی به وجود لویاتانی نبود که با اعمال قدرت، نظم اجتماعی را برقرار سازد. در عوض، کل جامعه به بازار تبدیل شد، بازاری که با سازوکار جادویی خود، شر فردی را به خیری جمعی مبدل می‌ساخت. در این ساختار، نانوایان برای کسب سود شخصی وارد بازار می‌شد، اما رقابت او را ناچار

می‌ساخت که کیفیت محصول خود را افزایش داده و قیمت را کاهش دهد. بدین ترتیب، بدون نیاز به یک اقتدار مرکزی، خیر عمومی تأمین می‌گردید.

	استیلا	
	منفعت فردی	محور انگیزش اجتماعی
	نرس از قدرت حاکم	توازن، عدالت، بهینه روابط
	توان تولید قدرت	تخصیص مقدرات (مناصب اجتماعی)



بر این اساس، دیدگاه سنتی که پیامبران بر آن تأکید داشتند—یعنی پرورش افراد نیکوکار برای دستیابی به جامعه‌ای اخلاقی—به چالش کشیده شد. در این نگرش، همان طمع و رقابتی که ادیان در پی مهار آن بودند، در واقع سوخت حرکت جامعه محسوب می‌شد. به تعبیر کانت، باید از طبیعت یا خداوند سپاسگزار بود که انسان را به خودبینی، رقابت حسادت‌آمیز و میل سیری‌ناپذیر به قدرت مجهز ساخته است، چرا که در نبود این ویژگی‌ها، بشریت همانند گوسفندان، مهربان اما عقب‌مانده باقی می‌ماند. در این مدل، از بین رفتن رقابت و حسادت، جامعه را به رکود و ایستایی می‌کشاند.

با شکل‌گیری جامعه بازار، رابطه‌ی محوری از حالتی عمودی به افقی تغییر یافت. رابطه‌ی ارباب و رعیت، جای خود را به ارتباط عرضه و تقاضا داد. این تحول، دومین دوران بزرگ تاریخ بشر را رقم زد، عصری که در آن، انسان سوداگر در محور مناسبات اجتماعی قرار گرفت. برای تحقق این جهان جدید، ساختارهای اجتماعی نیز دچار دگرگونی شدند. نهادهای اخلاقی تغییر یافتند و ارزش‌های تازه‌ای در جامعه شکل گرفت.

نظام سرمایه‌داری، که از دل این تحول سر برآورد، با برده‌داری به مخالفت برخاست، چرا که برده از انگیزه‌ی رقابت بی‌بهره بود. فردی که آینده‌ای از پیش تعیین‌شده داشت، انگیزه‌ای برای کسب مهارت‌های پیچیده و ارتقای توانایی‌های خود نداشت. به همین دلیل، سرمایه‌داری، برخلاف فنودالیسم و هرگونه انحصارطلبی، بر رقابت آزاد تأکید ورزید، چرا که اساس جامعه‌ی بازار، بر رقابت استوار بود و هرگونه انحصار، مانعی در مسیر این رقابت به شمار می‌رفت.

تعریف دولت نیز دستخوش تغییر شد. دیگر حاکم، همان لویاتان مقتدر نبود، بلکه به فروشنده‌ای در بازار سیاست بدل گشت. احزاب مختلف، خود را به شهروندان عرضه کرده و مردم از میان آن‌ها انتخاب می‌کردند. در این چارچوب، دولت سه وظیفه‌ی اصلی بر عهده گرفت:

نخست، حفاظت از ناموس بازار، یعنی حفظ رقابت و جلوگیری از انحصار؛ دوم، اداره‌ی نابازارها، از جمله حمایت از افرادی که به دلایلی همچون تصادفات دچار آسیب شده‌اند و از حمایت بازار بهره‌ای نمی‌برند؛ و سوم، تبدیل نابازارها به بازار، به‌عنوان نمونه، ایجاد نظام بیمه‌ی خصوصی که می‌توانست از افراد آسیب‌دیده حمایت کند و خدماتی کارآمدتر از دولت ارائه دهد.

در این نظم جدید، مفهوم دین و خانواده نیز تغییر یافت. تحولی که در پاسخ به پرسش دوم—چگونگی ایجاد توازن در جامعه—رخ داده بود، به شکل‌گیری جهان اجتماعی نوینی انجامید. در این جهان، انگیزه‌ی اصلی کنش‌های اجتماعی، همچنان منفعت فردی و طمع باقی ماند، اما توازن اجتماعی دیگر نه از طریق قدرت حاکم، بلکه از طریق رقابت تأمین می‌شد.

در این چارچوب، مفهوم عدالت نیز بازتعریف شد. دیگر ضرورتی نداشت که مقدرات اجتماعی به نیرومندترین افراد واگذار شود، بلکه سیاست، در خدمت اقتصاد قرار گرفت. در این نظام، فردی به موقعیت برتر دست می‌یافت که توانایی خلق ثروت را داشت. به همین دلیل، بانک‌ها وظیفه یافتند که سرمایه‌های کوچک را از طبقه‌ی متوسط گرد آورند و در اختیار کارآفرینان بزرگ قرار دهند، چرا که این افراد بودند که توانایی ساخت سدها، جاده‌ها و کارخانه‌ها را داشتند و می‌توانستند جامعه را به پیشرفت برسانند. حتی قدرت خلق اعتبار نیز به کسانی واگذار شد که به سطحی از توانایی در تولید ثروت رسیده بودند که شایستگی تأسیس بانک را داشتند.

این ساختار، زیست‌جهانی را پدید آورد که در آن، سازوکارهای اقتصادی، سیاست، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی را بازتعریف کرد و نظم تازه بر جوامع انسانی حاکم ساخت.

به نقل قول زیر توجه کنید:

انسان‌ها دارای استعدادهای متنوعی هستند که باید فضای آزاد در جامعه برای رسیدن آنها به حقوقشان در تمامی عرصه‌ها فراهم گردد. تئوری رقابت در حوزه اقتصاد نیز برآمده از این نظریه است. در همین راستا، نقش دولت در ایجاد فضای آزاد و بسترسازی برای رقابت سالم، برجسته است. دولت‌ها باید فضای رقابتی را ایجاد کرده و امنیت آن را تضمین کنند. حال سوال این است که آیا خود دولت می‌تواند بنگاه‌داری کند؟ خیر. بلکه بنگاه‌داری دولت فقط در زمان و مکانی است که بخش خصوصی امکان یا تمایل ورود به آن حوزه را نداشته باشد؛ در این صورت دولت باید مسئله را ریشه‌یابی کرده و در مورد آن تصمیم‌گیری نماید. آیا دولت می‌تواند در عرصه‌ی قیمت‌گذاری دخالت کند؟ خیر زیرا تعیین قیمت باید در فضای آزاد و رقابتی صورت گیرد و دولت اجازه‌ی مداخله در این فرایند را ندارد. همچنین دولت اجازه ندارد سیستم تأمین اجتماعی اجباری را به بنگاه‌های تولیدی و خدماتی تحمیل کند.

نکته‌ی جالب و شاید تعجب‌آور این است که این جملات نه از سوی یک متفکر اقتصادی یا حتی یک سیاستمدار غربی بیان شده‌اند، بلکه از زبان رئیس سابق یکی از قوا در جمهوری اسلامی ایران مطرح شده است! این واقعیت نشان می‌دهد که ادبیات جامعه‌بازار، با تمامی اصول و ارکانش، به‌طور عمیقی در ذهنیت جامعه ما نفوذ کرده و همچون فرهنگی درونی، به بخشی از گفتمان‌های روزمره تبدیل شده است.

این وضعیت دقیقاً همانند آن است که با شعارهایی همچون "فرهنگ ذن"، در حال ساخت و تکمیل کالبد سرمایه‌داری هستیم. این تناقض، همان خطای بنیادینی است که باید به آن توجه داشت. در ادامه، بیشتر به این اشتباهات

خواهیم پرداخت و نحوه تأثیر آن‌ها بر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی را بررسی خواهیم کرد.

	بازار	
	منفعت و طمع فردی	محور انگیزش اجتماعی
	رقابت آزاد	توازن، عدالت، بهینه روابط
	توان تولید ثروت	تخصیص مقدرات (مناصب اجتماعی)

۴/۲/۳/۱- جامعه انبیاء

جامعه‌ی بازار و همین‌طور جامعه استیلاء، رقیبی مشترک دارند که از ابتدای تاریخ در صحنه حاضر بوده است.. این رقیب، جامعه‌ی انبیا است؛ جامعه‌ای که همانند جامعه استیلاء دارای محور عمودی است، اما در جامعه‌ی استیلاء، رابطه‌ی ارباب و رعیت از بالا به پایین حاکم است، اما در جامعه‌ی انبیا، این رابطه به گونه‌ای دیگر شکل می‌گیرد: انسان پایین‌دستی نه از سر اجبار، بلکه از سر نیاز، از بالادست خود طلب شفاعت و دستگیری می‌کند. در مقابل، آن شخصیت بالادستی نیز از موضع لطف و احسان می‌گوید: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» (ما تنها برای رضای خدا به شما غذا می‌دهیم و در مقابل، نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی).



در عین حال، این جامعه، مانند جامعه‌ی بازار، دارای روابط افقی نیز هست، اما نه بر مبنای رقابت و اگر و فردگرایانه، بلکه بر اساس رابطه‌ی اخوت همگرا. جامعه‌ی انبیا، در شکل ایده‌آل خود، نه همچون جامعه‌ی ارباب-رعیتی عرفی است و نه همانند جامعه‌ی بازار. بلکه الگوی آن، خانواده است. چنان که در روایت آمده است: «أنا وعليّ أبوا هذه الأمة» (من و علی، پدران این امت ایم).



تراث و متون علمی شیعه، پر از چنین ادبیاتی است؛ از کتاب های کهن حدیثی گرفته تا منابع معاصر. اما برای نمونه، می‌توان به کتاب شذرات المعارف، اثر آیت‌الله شاه‌آبادی (استاد عرفان امام خمینی (ره)) اشاره کرد. این کتاب یکی از ساده‌ترین و در عین حال دقیق‌ترین مدل‌های جامعه‌ی دینی را ارائه می‌دهد.

بر اساس دیدگاه ایشان، جامعه‌ی دینی دارای دو محور اصلی است که همچون دو رشته‌ی بنیادین، آن را به هم پیوند می‌زنند:

۱. **محور عمودی:** که همان نبوت و ولایت است.

۲. **محور افقی:** که همان اخوت است، چنان که در قرآن آمده است: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (پس به برکت نعمت او، با یکدیگر برادر شدید).

این الگوی جامعه، پاسخ‌های روشنی برای سه پرسش بنیادین اجتماعی ارائه می‌دهد:

محور انگیزش اجتماعی: انگیزه‌ی اصلی در این جامعه، محبت است. در بالاترین سطح، انگیزش اجتماعی به صورت محبت خالص و بی‌چشم‌داشت متجلی می‌شود.

توازن اجتماعی: توازن در این جامعه، نه بر اساس قدرت یا ثروت، بلکه بر پایه‌ی کرامت برقرار می‌شود. یعنی افراد، کریمانه و بدون انتظار، محبت می‌ورزند.

توزیع مقدورات اجتماعی: در این جامعه، امکانات و فرصت‌ها نه به قوی‌ترین و نه به ثروتمندترین داده می‌شود، بلکه به کسانی تعلق می‌گیرد که بالاترین توان را در ایثار و آگاهی بخشی دارند.

	اعت	
	محبت	محور انگیزی اجتماعی
	گرامت	نوازن، عدالت، بهینه روابط
	نوان ایثار و آگاهی بخشی بالاتر	تخصیص مقدورات (مناسب اجتماعی)

۵/۲/۳۱- آنارشسیسم



این سه جامعه (استیلا، بازار و انبیا) از دیرباز منتقدی داشته است؛ مکتبی که معتقد است: هر کس با هر شعار و تفکری، وقتی در مقام حکومت قرار گیرد در نهایت ظالم و ستمگر خواهد شد. از این رو، آنها پیشنهاد می‌کنند که مردم بدون وجود حکومتی مرکزی زندگی کنند. این نظریه، در ادبیات اجتماعی به عنوان آنارشسیسم شناخته می‌شود. آنارشسیسم به معنای ضد نظم نیست، بلکه به معنای ضد دولت و حکومت مرکزی است.

در دیدگاه آنارشسیستی، رانه‌ی انگیزشی اصلی باید نفع جمعی باشد. این نفع جمعی در صورتی به درستی عمل می‌کند که جامعه بر مبنای تعاون پیش برود. در این دیدگاه، مقدورات اجتماعی به جای اینکه به افراد خاصی تعلق گیرد، باید به شوراهای گروهی کوچک مقیاس واگذار شود.

مارکس از این گروه با عنوان سوسیالیست‌های تخیلی یاد می‌کند و آن‌ها را مورد نقد قرار می‌دهد؛ چرا که اگر جهان به کلونی‌های مجزا تقسیم شود و دو یا چند کلونی

به هم متحد شوند، می‌توانند بر بقیه تسلط یابند. این نگرش آنارشیزستی، همانند جامعه امت به ایجاد رابطه افقی بهینه توجه دارد، و به جای اخوت، از تعاون سخن می‌گوید، اما نیاز جامعه به سرپرست و یا همان محور عمودی را نادیده می‌گیرد.

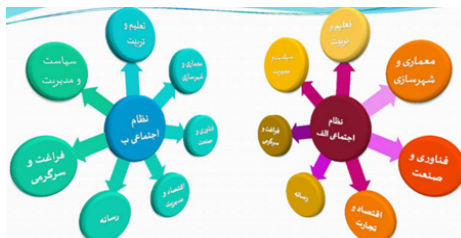
بدین ترتیب، این جامعه مانند مجموعه‌ای از یتیم‌های بی‌سرپرست به نظر می‌آید که به راحتی می‌توانند به تسخیر دیگر گروه‌ها در بیایند.

محور انگیزی اجتماعی	استیلا	بازار	امت	آنارشیزم
منفعت فردی	منفعت و طمع فردی	محبت	نفع جمعی	
توس از قدرت حاکم	رقابت آزاد	گرامت	تعاون	
توان تولید قدرت	توان تولید ثروت	نوان ابزار و آگاهی بخشی بالاتر	شوراهای گروهی کوچک معیاش	

۳/۳/۱- تناسب طراحی اجتماعی با صورت شایسته زندگی

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که هر ساختاری که طراحی می‌شود، باید در چهارچوب نظام اجتماعی خاص خود مورد بررسی قرار گیرد. این ساختارها را نباید به صورت انتزاعی و جدا از بستر اجتماعی در نظر گرفت. همان‌طور که در سطح فردی گفته شد که نیازها را نباید به صورت انتزاعی و جدای از یکدیگر در نظر گرفت، در سطح اجتماعی نیز نباید ساختارهای اجتماعی را به صورت انتزاعی و جدا از بافت اجتماعی خاص خود طراحی کنیم.

انتزاعی دیدن به معنای جدا کردن مفاهیم از زمینه‌های واقعی و اجتماعی آنهاست. به عنوان مثال، وقتی می‌گوییم "مدرسه، مدرسه است"، "شهر، شهر است" یا "صنعت، صنعت است"، به این معناست که:



مدرسه یک ساختار منتزع از مفاهیم و اهداف است، یک ساختار خنثی است. فرهنگ و اهداف و امیال محوری دانش آموزان مدرسه، چه ارتباطی با نوع نظام مدرسه دارد؟ مگر آبی که ما می خوریم، با آبی که اهالی دیگر ملل و ادیان می خورند تفاوت دارد؟!

سایر موارد نیز به همین شکل است.

در نگرش های انتزاعی، این تنها خود فرهنگ است که می توان گفت در هر جامعه ای، شکل متفاوتی دارد.

اما با توجه به مطالبی که ارائه شد، مشخص گردید که فرهنگ به هیچ وجه عنصری جدا از بخش ها و ساختار های مختلف زندگی نیست. هر جامعه ای فرهنگ و نظام اجتماعی خاص خود را دارد و هر یک از این ساختارها باید در چارچوب همان نظام اجتماعی که در آن قرار دارند طراحی شوند. به عبارت دیگر، وقتی از مفاهیمی چون مدرسه، شهر، یا صنعت صحبت می کنیم، باید در نظر داشته باشیم که این مفاهیم و نهادها باید متناسب با اصول و ارزش های نظام اجتماعی مورد نظر طراحی شوند. به طور مثال، طراحی یک مدرسه در جامعه استیلا باید به گونه ای باشد که با ساختار قدرت و روابط اجتماعی آن جامعه هماهنگ باشد و به همین ترتیب، طراحی چنین ساختارهایی در جوامع دیگر باید با ویژگی های خاص آن جامعه همخوانی داشته باشد.

در نتیجه، باید مراقب باشیم که هیچ یک از این ساختارها را به صورت جدا و بدون در نظر گرفتن بستر اجتماعی و نظام فکری و ارزشی مرتبط با آن، طراحی نکنیم.

۱/۳/۳/۱- مفهوم بهیگی

برای روشن شدن مفهوم بهیگی و پرهیز از نگاه انتزاعی به پدیده ها، می توان از مثال های مختلفی استفاده کرد که نشان می دهند یک پدیده یا ابزار تنها در بستر و با توجه به نیازهای خاص خود معنا و کارکرد بهینه پیدا می کند. در ادامه چند مثال ارائه شده است:

۱. مثال تایر: فرض کنید تعریف انتزاعی از تایر این گونه باشد:

"تایر جسمی گرد است که امکان حرکت افقی با اصطکاک کم را فراهم می‌کند."

این تعریف به خودی خود صحیح است، اما قرار نیست تنها ملاک ما برای انتخاب لاستیک برای خودرویمان باشد. هر وسیله‌ای که این تعریف شامل آن می‌شود، قابل استفاده در هر خودرویی نیست! برای مثال، در صورتی که تایر خودروی سمت چپ برای خودروی سمت راست استفاده شود چه اتفاقی خواهد افتاد؟ حال اگر در یک جامعه، از نظام تعلیم و تربیت، رسانه؛ بانکداری و یا شهرسازی متعلق به جامعه‌ای بسیار متفاوت استفاده شود، تنها یک نتیجه را می‌توان پیش بینی کرد: متلاشی شدن خودرو، یا همان جامعه!



۲. مثال چاقو: در یک تعریف عمومی، چاقو یعنی وسیله‌ای که کار آن بریدن است. با در نظر گرفتن این تعریف، ممکن است با خود بگوییم: چاقو وسیله‌ای است که هم برای کشتن انسان، و هم برای عمل جراحی و نجات جان انسان قابل استفاده است. اما این تنها یک تعریف انتزاعی و کلی است؛ چاقوهایی که برای عمل جراحی طراحی می‌شوند، ویژگی‌هایی متفاوت از چاقوهایی دارند که برای مبارزه یا دفاع استفاده می‌شوند. چاقوی سمت راست مخصوص عمل جراحی قرنیه چشم است و اب ویژگی‌های خاصی طراحی شده‌اند؛ این چاقو باید دقیق، استریل و سبک باشد تا از خستگی دست جراح جلوگیری کند و قابلیت برش‌های ظریف و حساس را فراهم سازد. در مقابل، چاقوی سمت چپ که برای درگیری و آسیب جدی طراحی شده، دندانه‌هایی برای پارگی بافت، سوراخ‌هایی برای تسهیل خونریزی، هواکشیدن

زخم و عفونت آن، مقاومت و وزنی بیشتر برای جلوگیری از شکستگی و ظاهری ترسناک دارد.

این مقایسه نشان می‌دهد که هر ابزار با توجه به کارکرد اصلی خود طراحی شده و در استفاده‌ی خاص خود بهینگی دارد. به همین دلیل، مشاهده‌ی پزشکی که با چاقوی سمت چپ قصد ورود به اتاق جراحی چشم را دارد، غیرممکن است! البته ممکن است یک پزشک باتجربه در شرایط اضطراری مثل میدان جنگ با چاقوی غیرتخصصی نیز جراحی را به شکلی ابتدایی انجام دهد، اما نکته‌ی اساسی این است که هدف از طراحی ابزار، دستیابی به حداکثر بهینگی در استفاده‌ی مورد نظر آن است.



این اصل، نه تنها در مورد ابزارهای فیزیکی، بلکه در طراحی نظام‌ها و ساختارهای اجتماعی نیز صدق می‌کند. هر نظام یا ساختار اجتماعی باید با توجه به نیازها و ویژگی‌های خاص آن جامعه طراحی شود تا بهینه و مؤثر عمل کند؛ در غیر این صورت، ممکن است به ناکارآمدی، آسیب اجتماعی، و حتی تناقض در اهداف منجر شود.

۳. مثال خوابگاه: در یکی از مؤسسات آموزشی، ساختمانی که به عنوان خوابگاه طراحی شده بود، به آموزش زبان عربی اختصاص یافت. در نگاه انتزاعی، طراحی خوابگاه و مسئله‌ی خوابیدن هیچ ارتباطی با میل به زبان‌آموزی ندارد، طراحی خوابگاه صرفاً بر اساس استانداردهای خواب انجام می‌گیرد، بدون توجه به اهداف خاص ساکنان آن. اما با در نظر گرفتن نظام امیال، چنانچه خوابگاه مورد نظر برای جامعه‌ای از زبان‌آموزان طراحی می‌شود، خوابگاه نیز باید متناسب با این میل محوری بهینه شود.



فرض کنیم که یک دانشجوی رشته مکانیک، به یادگیری زبان عربی علاقه مند است و به مدت دو ساعت در هفته، در کلاس آموزش زبان شرکت می کند. همکلاسی همین فرد نیز به یادگیری زبان انگلیسی علاقه مند است و به کلاس زبان انگلیسی می رود. نظام امیال این دو نفر بسیار شبیه به یکدیگر است و تنها دو ساعت در هفته به دنبال مسیری متفاوت از یکدیگر هستند. این دو نفر می توانند در یک خوابگاه، یا بهتر است بگوییم در یک نظم مشترک زندگی کنند.

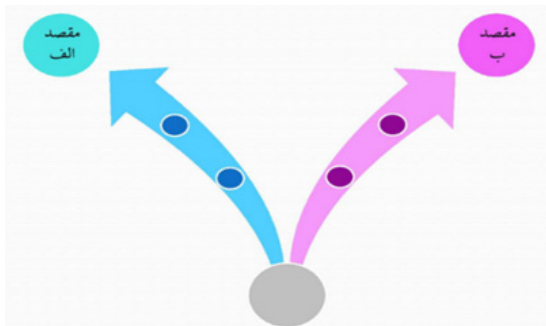
اما چنانچه میل به یادگیری زبان، محور اصلی زندگی آنان در نظر گرفته شود و تمام ساختارهای پیرامونی نیز بر این مبنا بهینه سازی شوند، به مرور باید فضای زندگی شان از یکدیگر جدا شود.

برای نمونه، در انتخاب شغل دوم، یکی جذب موقعیتی می شود که نیازمند مترجم زبان عربی است و دیگری در محیطی که مترجم انگلیسی می طلبد، مشغول به کار می شود. در مسافرت ها، یکی همراه زائران عرب سفر می کند و دیگری با گردشگران انگلیسی زبان همراه می شود. حتی در انتخاب همسر، ممکن است یکی با شخص دو رگه عرب زبان، و دیگری با شخص دو رگه انگلیسی زبان ازدواج کنند! در چنین شرایطی، هرگونه اشتراک تحمیلی به این معناست که یا هر دو نفر در حال متضرر شدن اند، یا یکی از آن ها ناگزیر از زندگی در نظامی است که او را از هدف محوری اش دور می کند. و چه خسارتی بالاتر از آن که افراد از دستیابی به میل محوری خود بازداشته شوند.

در همان مثال خوابگاه، فضا به گونه ای طراحی شده بود که حس حضور در عراق را القا می کرد. در وعده های غذایی، همه ملزم به مکالمه ی عربی بودند و در صورت استفاده از زبان فارسی، جریمه هایی در نظر گرفته می شد؛ بار اول ۳۰ هزار تومان، بار دوم ۵۰ هزار تومان. و در صورت تکرار، فرد از خوابگاه اخراج می شد. حال، اگر فردی که قصد یادگیری زبان انگلیسی داشت، در چنین فضایی قرار می گرفت، آیا همچنان می توانست به راحتی استراحت کند؟ بی شک خوابیدن برای او ممکن بود، اما آنچه از دست می داد، چیزی فراتر از خواب بود؛ او از دستیابی به میل

محوری‌اش محروم شده بود. و این، همان خسارتی است که هیچ زبانی فراتر از آن نیست؛ چراکه میل محوری، نه صرفاً یک علاقه، بلکه فلسفه‌ی حیات و هدف اصلی زندگی هر فرد است.

بنابراین وظیفه‌ی طراح اجتماعی بهینه‌سازی است. طراحی باید در راستای بهینه‌سازی انجام گیرد. در فرآیند بهینه‌سازی، حتی اگر در ابتدا میان دو ساختار ویژگی‌های مشترکی وجود داشته باشد، با گذر زمان و حرکت در راستای هدف و بهینگی‌های اعمال شده، ساختارها و طراحی‌ها دستخوش تغییر خواهند شد. زیرا این تغییرات در راستای مقصد خاصی بهینه می‌شوند. در صورتی که مقصدها متفاوت باشند، طراحی‌ها و ساختارهای اجتماعی نیز به تناسب تغییر خواهند کرد.



۴/۳/۱- انسان در شرایط و انسان شرایط ساز

طبق مباحث پیشین مشخص شد که محیط، شرایط و ساختارهای اجتماعی، اموری قابل بهینه‌سازی‌اند. این نگاه، نگرش انتزاعی را کنار می‌گذارد؛ به‌گونه‌ای که دیگر چاقو صرفاً چاقو، شهر صرفاً شهر، و مدرسه صرفاً مدرسه نخواهد بود. بلکه تمامی این‌ها بهینه می‌شوند تا در خدمت هدف اصلی و میل محوری قرار بگیرند.

در اینجا ممکن است پرسشی مطرح شود: اگر فردی در شرایط نامساعد، به همان میل محوری دست یابد، آیا ارزش او بالاتر نخواهد بود؟ یکی از علمای فلسفه



معتقد بودند: که اگر فردی در نیویورک زندگی اسلامی داشته باشد، ارزش کارش بیشتر از کسی است که در قم بر مبنای موازین اسلامی زندگی کند. و یا یکی از علمای اخلاق معتقد بودند: اگر انسان به درستی تربیت شده باشد، حتی در آلوده ترین محیط‌ها نیز مسیر درست را خواهد پیمود و نیازی به طراحی ساختارهای اجتماعی خاص و اسلامی نخواهد داشت. همین‌طور یکی از فقها معتقد بودند: انسان در محیط بی بند و باری همچون محیط آمریکا نیز وظیفه کنترل چشم دارد، و حتی وظیفه اش نسبت به نماز شب نیز سبک تر نخواهد شد. طبیعتاً با تغییر شرایط، تکلیف تغییر نمی‌کند.

هر یک از این دیدگاه‌ها، در جای خود صحیح است، اما باید دو ساحت را از یکدیگر تفکیک کرد. یکی، ساحت «انسان در شرایط» است که در آن، فرد موظف است در هر وضعیتی، مسیر درست را دنبال کند. آسیه در کاخ فرعون نمونه‌ای از انسان موفق در بستر نامناسب است. اما ساحت دیگر، ساحت «انسان شرایط‌ساز» است که در آن، وظیفه فرد نه صرفاً غلبه بر موانع و کنار آمدن با شرایط، بلکه ایجاد بستر مناسب برای رشد دیگران است.

نمی‌توان تمام سرمایه‌ها را جمع‌آوری کرد، مزرعه‌ای بنا نهاد، مدیری برای آن تعیین کرد و سپس مشاهده کرد که زمین را آسفالت کرده‌اند، با این توجیه که "اگر بذر قوی باشد، از زیر آسفالت هم رشد خواهد کرد." این سخن، هرچند از منظر فردی صحیح است، اما زمانی که سخن از مدیریت و شرایط‌سازی باشد، کاملاً نادرست خواهد بود. از قضا مدیر مزرعه موظف است شرایطی را فراهم کند که حتی ضعیف‌ترین بذر نیز امکان رشد و باروری داشته باشد. در غیر این صورت، وجود مدیریت و ساختار اجتماعی ضرورتی نخواهد داشت.

ایجاد حکومت و ساختارهای اجتماعی نیز به همین دلیل است؛ تا مسیر تحقق مطلوب، تسهیل گردد، نه آنکه افراد در سخت‌ترین شرایط آزموده شوند. از همین رو، جوامع مختلف، علوم و فناوری‌های کاربردی را ابزاری برای آسان‌سازی مسیر زندگی مطلوب می‌دانند و آن را مطالبه می‌کنند، تا شرایطی فراهم شود که تحقق

اهداف اجتماعی و انسانی، با کمترین موانع ممکن شود.

با این توضیح، بخش نخست کتاب به پایان می‌رسد و در بخش دوم، نسبت میان نظریات اجتماعی مختلف و فضای اجتماعی بررسی خواهد شد.

مقام معظم رهبری: باید هرچه ممکن است، زندگی شهر به گونه ای طراحی و ساخته بشود، که تحقق سبک زندگی اسلامی، راحت تر امکان پذیر باشد.

■ چکیده بخش اول: بنیان‌های نظری و اجتماعی

در این بخش از کتاب، پیوند میان فرهنگ و فضای زیستی مورد بررسی قرار گرفت. گفته شد که ساختارهای اجتماعی همواره جهت‌دار بوده و تحت تأثیر مطلوبیت‌های فرهنگی شکل می‌گیرند. از این رو، طراحی اجتماعی و کالبدی نه تنها خنثی نیست، بلکه بستری برای تجلی ارزش‌ها و آرمان‌های یک جامعه محسوب می‌شود. به همین دلیل، هرگونه تغییر در فضای زیستی، مستقیماً بر شیوه زیستن افراد تأثیر گذاشته و باید با شناخت صحیح از مطلوبیت‌های فرهنگی و اجتماعی انجام شود.

در ادامه، برای روشن‌تر شدن این ارتباط، نمونه‌هایی از تناسب میان فضاهای کالبدی و ارزش‌های فرهنگی مورد تحلیل قرار گرفت. فرهنگ‌شناسان، به عنوان نمونه‌ای از هماهنگی میان فضای زیستی و ارزش‌های معنوی، بر سادگی و خلوت تأکید داشته و محیطی را پدید آورده است که تأمل و آرامش را در انسان برمی‌انگیزد. مسکن حداقل نیز نمونه‌ای از تأثیر متقابل فرهنگ و فضا بوده که نشان داد چگونه ساده‌زیستی و کارآمدی در طراحی مسکن می‌تواند بازتابی از ارزش‌های اجتماعی باشد. همچنین، مفهوم فلانور یا پرسه‌زن، تصویری از ارتباط آزادانه انسان با شهر را ارائه داد که در تقابل با فضاهای محدودکننده و کنترل‌شده قرار می‌گیرد. این نمونه‌ها نشان دادند که فضاهای شهری و معماری، نه تنها تابع نیازهای مادی، بلکه برآمده از ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی هستند.

در ادامه، بحث به این نکته رسید که جهت‌دهی فضاهای اجتماعی تنها زمانی

می‌تواند مطلوب باشد که با گزاره‌های جامعه ایده‌آل از نگاه فرهنگ بالادستی هماهنگ شود. در این راستا، دو مقیاس مورد بررسی قرار گرفت: در مقیاس فردی، صورت شایسته زندگی به عنوان الگویی برای هدایت انسان به سوی کمال مطلوب مطرح شد. در مقیاس اجتماعی نیز، نظریات مختلف درباره جامعه تحلیل گردید، از جمله جامعه استیلا، جامعه بازار، جامعه انبیاء و آنارشیزم. هر یک از این نظریات، تصویری متفاوت از سازمان اجتماعی ارائه داده و نحوه تعامل انسان‌ها را در جامعه ترسیم کرده‌اند. بررسی این الگوها نشان داد که طراحی اجتماعی نمی‌تواند مستقل از این تفکرات باشد و هرگونه تغییر در ساختارهای اجتماعی باید با درک صحیح از ماهیت و پیامدهای آن صورت گیرد.

در همین راستا، مفهوم بهینگی به عنوان معیاری برای سنجش میزان هماهنگی میان فضا و اهداف فرهنگی و اجتماعی مطرح شد. گفته شد که این مفهوم فراتر از نگاه انتزاعی به فضاها و ساختارهاست، چراکه هدف از طراحی اجتماعی، تسهیل حرکت جامعه به سمت آرمان‌های مشترک است. به عبارت دیگر، بهینگی به معنای آن است که فضاها، ساختارها و نهادهای اجتماعی به گونه‌ای طراحی شوند که امکان تحقق ارزش‌های مطلوب فرهنگی را ساده‌تر و عملی‌تر سازند.

در پایان، یکی از مهم‌ترین مباحث این بخش، تمایز میان "انسان در شرایط" و "انسان شرایط‌ساز" مورد بررسی قرار گرفت. توضیح داده شد که انسان در شرایط، در هر فضایی که قرار گیرد، وظیفه دارد که مطلوبیت‌های خود را محقق سازد، حتی اگر محیط پیرامونی‌اش نامساعد باشد. نمونه‌های تاریخی و فلسفی نیز نشان دادند که در سخت‌ترین شرایط، امکان تحقق کمال فردی وجود دارد. اما در مقابل، انسان شرایط‌ساز مسئولیت متفاوتی دارد؛ او موظف است محیط را به گونه‌ای بسازد که مسیر رشد و تعالی برای همگان، حتی ضعیف‌ترین افراد، هموار شود. از این منظر، مدیریت اجتماعی و طراحی فضاهای زیستی نه برای آن است که افراد در سختی سنجیده شوند، بلکه برای آن است که جامعه بتواند به شکلی متوازن و هماهنگ به سمت مطلوبیت‌های خود حرکت کند.

اولین و مهم‌ترین سوالی که هر طراح و نظریه‌پرداز اجتماعی باید به آن پاسخ دهد این است که انگیزه اجتماعی چگونه تولید می‌شود؟ رانه‌ی انگیزشی اصلی یک جامعه چیست؟ سوال دوم این است که این سوخت اجتماعی در چه بستری به صورت بهینه عمل می‌کند؟ برای اینکه این انگیزه و نیرو به بهترین نحو در جامعه توزیع شود، چه سازوکاری باید طراحی گردد؟ سوال سوم نیز این است که مسئولیت تولید و توزیع این سوخت اجتماعی باید به چه طبقه‌ای سپرده شود؟ به عبارت دیگر، کدام بخش از جامعه یا کدام گروه‌ها باید وظیفه‌ی مدیریت این انگیزه اجتماعی و توزیع منابع را به عهده بگیرند؟ پاسخ منسجم به این سوالات، موجب طراحی ساختارها، نهادها و آیین‌های یک جامعه است. به این چارچوب مفهومی، نظریه اجتماعی نامیده می‌شود.



مرکز مطالعات پیشرفت عماد